

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۶، شماره ۳۴، پاییز و زمستان ۹۲

شناخت‌شناسی از دیدگاه مولانا و استلزامات تربیتی آن
(علمی - پژوهشی)*

عباسعلی رستمی نسب
دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان
عنایت‌الله شریف‌پور
دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان
شیما کازرونی
کارشناس ارشد دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

شناخت‌شناسی یکی از موضوع‌های بسیار مهم در مبحث فلسفه است که فعالیت تربیتی با توجه به آن و سایر ابعاد فلسفه انجام می‌گیرد. برای دستیابی به چگونگی شناخت، لازم است دیدگاه صاحب‌نظران مورد بازکاوی قرار گیرد. یکی از این اندیشمندان، مولاناست که صاحب‌اندیشه و منابع معتبری در این خصوص است. این مهم باعث شد تا در این مقاله شناخت‌شناسی از دیدگاه مولانا مورد بررسی قرار گیرد و استلزامات تربیتی مربوط به آن استخراج و تحلیل شود.

روش این پژوهش، از نوع کیفی است و اطلاعات مربوط به اهداف پژوهش، از آثار مولوی استخراج شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در این بررسی، یافته‌ها گویای این موضوع است که مولانا در زمینه چگونگی شناخت با توجه به خصوصیات انسان مورد نظر خود، مطالب مهمی ارائه نموده است. در این مقاله، پس از مبحث شناخت‌شناسی، به جایگاه علم و معرفت از دیدگاه مولانا پرداخته شده و سپس، مبحث کوتاهی در مورد علوم تقلیدی و

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۲/۷/۱۷
rostaminasab@uk.ac.ir
e.sharifpour@mail.uk.ac.ir

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۰/۶/۲۳
نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

تحقیقی و تفاوت آنها با یکدیگر آمده است. همچنین مهم ترین ابزارها و منابع شناخت از دیدگاه مولوی معرفی شده است؛ از جمله حواس، قلب و... همچنین مبحث کوتاهی در خصوص موانع شناخت از دیدگاه مولانا آمده و در پایان، به استلزامات تربیتی از دیدگاه مولانا اشاره شده است که شامل فضیلت و منزلت علم، روش های تربیتی و محتوای آموزشی است.

واژه های کلیدی: شناخت، علم، شناخت‌شناسی، مولانا، استلزامات تربیتی.

۱- مقدمه

شناخت هستی و تربیت باید براساس سؤال اساسی تعلیم و تربیت باشد و آن سؤال، این است که تعلیم و تربیت انسان براساس شناخت هستی، چگونه باید باشد؟ با توجه به بررسی و تحقیقات اندیشمندان در این زمینه، تاکنون روش های تربیتی ای که منجر به تربیت انسان کامل شود، میسر نشده است. به نظر می‌رسد که راه حل این مشکل، آن باشد که به فضای تربیتی آثار بعضی از عرفا و شعرا مراجعه کنیم.

هدف این پژوهش، بررسی دیدگاه شناختی - تربیتی مولانا جلال الدین رومی است. او یکی از وارسته ترین شخصیت هایی بود که توانست در پرتو تفکرات آسمانی خود ادبیاتی ویژه پایه ریزی نماید و از این طریق، عالی ترین مفاهیم را به تمامی انسان هایی که خواستار کشف حقیقت حیات و زندگی هستند، بیاموزد.

شناخت و چگونگی آن، از موضوع های اصلی فلسفه و تعلیم و تربیت است. انسان از طریق شناخت می تواند با خالق هستی ارتباط پیدا کند، جهان پیرامون خود را بشناسد و زندگی راستین خود را معنا دهد. رسیدن به اهداف، از طریق شناخت ممکن می گردد؛ لذا شناخت شناسی از موضوع های بسیار مهم در ارتباط با زندگی انسان است. اندیشمندان از طریق این معرفت توانسته اند ارزش های انسانی را در خود متجلی نمایند و راهنمای تعالی سایر انسان ها گردند. یکی از این اندیشمندان، مولانا جلال الدین بلخی است. آثار به جای مانده از او، نشان می دهد که او توانسته است راه های شناخت را بیابد و به حقایق بسیار ظریف و عمیق و وسیع در رابطه با زندگی آبرومندانۀ انسان برسد ولی دیدگاه شناختی او برای ما به درستی روشن نیست و همواره این سؤال مطرح است که چگونه مولانا توانست به این درجه از شناخت عالم و آدم دست بیابد. سؤال دیگر، این است که براساس

شناخت‌شناسی مولانا، تربیت چگونه باید انجام بگیرد و شاگردان این مکتب چه فعالیت‌هایی باید انجام دهند تا به مقام او دست یابند؟

مولانا یک شخصیت نامدار در حوزه علوم انسانی است. او با اشرافی که به جهان‌بینی الهی داشته، توانسته است به تبیین جهان هستی و انسان‌شناسی پردازد و در زمینه چگونگی تربیت صحیح، رهنمودهای مهمی را ارائه کند؛ لذا در این تحقیق سعی بر آن است که با توجه به آثار مولانا، شناخت‌شناسی و استلزامات تربیتی از دیدگاه او مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

۱-۱- بیان مسئله

شناخت از مفاهیم بدیهی و غیرقابل تعریف است. دلیل اینکه شناخت قابل تعریف نیست، این است که گفته‌اند: ما همه چیز را به علم می‌شناسیم و اگر بخواهیم علم را به علم تعریف کنیم، ناممکن است. از جمله تعاریفی که برای شناخت ذکر می‌شود، این است که شناخت، عبارت است از آگاهی به واقعیت و یا راه پیدا کردن به واقعیت. (جوادی آملی ۸۷)

دربارۀ اینکه این شناخت چگونه به وجود می‌آید، دیدگاه‌ها و نظریات مختلفی وجود دارد. شناخت این دیدگاه‌ها از منظر صاحب‌نظران، ما را در چگونگی پیدایش آن کمک می‌نماید. با مطالعه‌ای که انجام گرفته است، مولانا جلال‌الدین بلخی، یکی از این صاحب‌نظران است که در این رابطه، مباحث ارزشمندی در آثار خود به جای گذاشته است؛ مخصوصاً کتاب مثنوی معنوی. این پژوهش در این رابطه انجام می‌پذیرد؛ یعنی، چگونگی شناخت و استلزامات تربیتی مربوط به آن. منظور از استلزامات تربیتی، بایدهایی است که بایستی از دیدگاه مولانا انجام پذیرد تا شناخت حاصل گردد. اما تربیت چیست؟

واژه تربیت از ریشه ربو و باب تفعیل است. در این ریشه، معنای زیادت و فزونی نهفته است. (باقری، ۱۳۸۷: ۵۱) دکتر علوی در مورد ریشه تربیت می‌گوید: «تربیت به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، از ریشه ربو گرفته شده است. بعضی از معانی که می‌توان برای ربو در نظر گرفت، افزایش یافتن، بالا آمدن، رشد یافتن و... می‌باشد.» همچنین ایشان تعریف تعلیم و تربیت را چنین می‌داند: تعلیم و تربیت، جریان شکوفاسازی استعدادهای انسان در ابعاد جسمانی، عقلانی، اجتماعی، عاطفی، اخلاقی-دینی و رفع نیازهای جامعه در ابعاد

نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره می‌باشد؛ لذا می‌توان گفت که در عظمت تعلیم و تربیت همین بس که استعدادهای انسان در پرتو آن شکوفا شده و نیازهای جامعه رفع می‌گردد.» (علوی، ۱۳۸۶: ۳۹ و ۴۹) سؤال بعدی این است که چرا بایستی این پژوهش انجام پذیرد، اهمیت و ضرورت آن در چیست؟ که به شرح آن پرداخته می‌شود.

۱-۲- اهمیت و ضرورت تحقیق:

محتوای آثار مولانا، به وضوح بیانگر این نکته مهم است که او در فضای شناختی - تربیتی تجربه شده و به نسبت قابل اطمینانی رشد کرده است؛ لذا ضرورت دارد که این فضای حاکم بر رشد و بالندگی طول زندگی او، شناسایی گردد و استلزامات تربیتی (نقش معلم و شاگرد در یادگیری، روش‌های تربیتی، محتوای آموزش و مبانی اعتقادی) مربوط به آن استخراج گردد و به عنوان رهنمودهای تربیتی در رابطه با شناخت و چگونگی کسب آن، در عصر بارش انواع دیدگاه‌های تربیتی کم‌اثر معاصر به کار گرفته شود. ضمناً لازم به ذکر است که طبق بررسی‌های انجام شده در پیشینه این پژوهش، تاکنون تحقیقی در این باره انجام نگرفته است و در واقع، باید گفت که این مقاله، دیدگاه جدیدی در خصوص شناخت شناسی و تربیت ارائه می‌نماید؛ بنابراین این، محتوای مقاله با شناخت شناسی از دیدگاه مولانا آغاز می‌گردد و سپس، به مبحث بایدهای تربیتی پرداخته می‌شود و در پایان نتیجه‌گیری می‌شود.

۱-۳- پیشینه تحقیق:

در بررسی پیشینه این پژوهش، در خصوص شناخت از دیدگاه مولانا و استلزامات تربیتی مربوط به آن، تحقیقی انجام نشده است اما در تفسیر مثنوی محمدتقی جعفری نکات بسیار مهمی در خصوص شناخت از منظر مولانا، بیان گردیده است. مولانا در بخشی از کتاب فیه ما فیه نیز به شناخت پرداخته است. در مولوی نامه همایی (۱۳۶۹)، شرح جامع مثنوی معنوی اثر کریم زمانی (۱۳۸۷) و سایر کتب مربوط به تحلیل موضوعی و تفسیر مثنوی مولانا، مطالبی در خصوص شناخت بیان شده است که قابل توجه اند. آنچه در این پژوهش مهم است، این است که با دقت لازم در معارف شناختی مولانا و با توجه به سایر دیدگاه‌ها، بتوان منابع، ابزار و روش‌های شناخت را از مثنوی استخراج نمود و جهت

استفاده اهل دانشجویان و طلبه‌ها ارائه کرد. باید اذعان نمود که این مهم، به درستی و با روش علمی انجام پذیرفته است.

۲- بحث:

۲-۱- شناخت‌شناسی از دیدگاه مولانا :

شناخت، عبارت است از تحقق صورت موجودات در نفس انسان. اگر صورت متحقق از شخص و شیء در نفس، با شیء و شخص خارجی مطابق نباشد، شناخت تحقق نیافته است. شناخت، نقش بسزایی در حیات و کمال انسان دارد. همان‌گونه که غذا موجب تعالی جسم و رشد آن است، شناخت و علم، غذای نفس است. شناخت، در عمل نیز مؤثر است و هر چه شناخت عمیق تر و کامل تر باشد، عمل بر طبق آن، صحیح تر و سریع تر و کامل تر تحقق می‌یابد (مطهری، ۱۳۶۷: ۴۰). اگر شناخت نباشد، روابط و پدیده جدیدی کشف نخواهد شد. در اثر شناخت، علم حاصل می‌شود و جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند.

خاتم ملک سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان ست علم

(مثنوی، ۱۰۳۰/۱)

مولانا با اصل علم و دانش و تحصیل علوم و فنون، نه تنها مخالف نیست بلکه آن را بر همگان واجب می‌شمارد و علم و معرفت شهودی را دارای اهمیت و اعتبار بیشتری می‌داند. مولانا درباره علم در بسیاری از موارد، اشارات قابل تأملی دارد.

علم دریایی است بی حد و کنار طالب علم است غواص بحار

گر هزاران سال باشد عمر او او نگردد سیر خود از جستجو

(همان، ۸۱/۶-۳۸۸۰)

تعریف مولانا از علم و عالم، با تعریف امروزی این واژگان تفاوت دارد. برای درک این تفاوت و دستیابی به تصویری صحیح از تعریف وی، باید نخست اقسام علم را از منظر او مورد بررسی قرار دهیم. مولانا برای علمی اهمیت قائل است که از طریق عقل و بصیرت و جوشش درونی انسان به دست آمده باشد، نه اینکه از دیگری تقلید کرده شود. اصولاً مولانا، داده را با یافته همسنگ نمی‌داند؛ او برای اولی، اصطلاح علم تقلیدی و برای دومی، اصطلاح علم تحقیقی را بر می‌گزیند. از منظر او، تنها عالم به علم تحقیقی، سزاوار لقب

عالم است و عالم به علم تقلیدی، صرفاً حَمَال علم است یا کسی که علم در او عاریه است.
(کریمی، ۱۳۸۴: ۱۶۳)

ای بسا عالم ز دانش بی نصیب	حافظ علم است آن کس نه حبیب
مستمع از وی همی یابد مشام	گر چه باشد مستمع از جنس عام
زانک پیراهان به دستش عاریه است	چون به دست آن نخاسی جاریه است

(مثنوی، ۴۰/۳-۴۰/۳۸)

از نظر مولانا، انسان باید در پی دانستن و فهم و بصیرت باشد، نه اینکه از دیگران تقلید نماید.

زانک تقلید آفت هر نیکوی است	که بود تقلید اگر کوه قوی است
-----------------------------	------------------------------

(همان، ۴۸۴/۲)

عالم مقلد، طالب نیست و تشنگی ندارد؛ لذا آب علم، بدون آنکه بر وجود او بیفزاید، تنها از او عبور می کند. «این نعمت الهی که حکمت است، نعمتی است زنده؛ تا اشتها داری و رغبت تمام می نمایی، سوی تو می آید و غذای تو می شود.» (مولوی، ۱۳۸۱: ۱۸۰)

علم تحقیقی، همان علمی است که به تعبیر مولانا از درون ما می جوشد. این علم که با مرتبه وجودی جان و دل ما رابطه مستقیم دارد، هیچ گاه کهنه یا فاسد نمی شود.

عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه آن در میان جان بود
چون ز سینه، آب دانش جوش کرد،	نه شود گنده، نه دیرینه، نه زرد
عقل تحصیلی مثال جوی ها	کان رود در خانه ای از کوی ها
راه آبش بسته شد، شد بی نوا	از درون خویشان جو چشمه را

(همان، ۴، ۱۹۶۸-۱۹۶۴)

مولوی عالم به علم تقلیدی را هر چند زیرک و خرده دان باشد، جاهل می داند:

از پی این عاقلان ذوفنون	گفت ایزد در نُبی لایعلمون
-------------------------	---------------------------

(همان، ۲۶۴۳/۳)

ظن، شک و گمان هم از نتایج علم تقلیدی است. کسانی که دچار گمان و شبهه هستند، کسانی هستند که علم تقلیدی دارند. آنها مبنای کارشان نه بینش که قیاس و استدلال است.

صد هزاران ز اهل تقلید و نشان
 افکندشان نیم وهمی در گمان
 که به ظن تقلید و استدلالشان
 قایم‌است و جمله پرو بالشان
 (همان ۲۶/۱-۲۱۲۵)

بنابراین، از نظر مولانا، علم به آن چیزی تعلق می‌گیرد که به ما بینش و قوه تشخیص و تمییز بدهد و عالم کسی است که به شناخت رسیده باشد و به قول مولانا، چه بسیار کسانی که خروار خروار دانسته را بر پشت خود حمل می‌کنند و بویی از آن نمی‌برند و در مقابل، افرادی که فی‌المثل قفل را قلف می‌گویند، اما از شناخت برخوردارند. (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۷۴)

«این علم‌ها و هنرها، چون پیمودن آب دریاست به طاس. طریق یافتن گوهر نوعی دیگر است. بسیار کس باشد که به جمله هنرها آراسته باشد و صاحب مال و صاحب جمال، آلا در او آن معنی نباشد و بسیار کس که ظاهر او خراب باشد، او را حسن صورت و فصاحت و بلاغت نباشد، آلا آن معنی که باقی است، در او باشد و آن، آن است که آدمی بدان مشرف و مکرم است و به واسطه آن رجحان دارد بر سایر مخلوقات ... اگر آدمی به آن معنی راه برد، این جمله هنرها و آرایش‌ها چون نشاندن گوهرهاست بر پشت آینه. روی آینه از آن فارغ است. روی آینه را صفا می‌باید» (مولوی، ۱۳۸۱: ۲۶۹).

همچنین از نظر مولانا، انسان کامل مثل اعلا و نمونه تام و تمامی است از پویندگان این راه که ارزش‌های انسانی را در حد کمال در خود پرورده‌اند و با چیرگی بر نفس اماره و تمایلات شیطانی، وادی سلوک را به قدم صدق و ره توشه ایمان درنوردیده و به سر منزل مقصود دست یافته‌اند.

مولانا به دنبال شناخت انسانی است که آراسته به سجایای اخلاقی است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
 گفتم: که یافت می‌نشود گشته‌ایم ما گفت: «آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست»
 (مولوی، ۱۳۸۱، جزء اول: ۲۵۵)

۲-۲-۲- ایزارها و منابع شناخت:

۲-۲-۱- حواس:

حواس سالم و طبیعی، اولین ابزار شناخت محسوب می‌شود و در میان حواس مختلف انسان، حس بینایی و شنوایی در رابطه با شناخت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا بیشتر ادراکات انسان و دریافت‌های او از جهان خارج، از دریچه چشم و گوش حاصل می‌شود؛ به همین دلیل، خداوند برای این حواس مسئولیتی سنگین قائل شده و می‌فرماید: «و لا تَقْفُ ما لیسَ لکَ بهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ البَصَرَ وَ الْفُؤَادَ کُلُّ اُولٰئِکَ کانَ عَنْهٗ مَسْئُوْلًا» (اسری/۳۶). از دیدگاه مولانا، در واقع حس به دو گونه حس ظاهر و حس باطن تقسیم می‌شود. حواس ظاهر با جسم و حواس باطن با جان و دل در ارتباط‌اند.

حس دنیا نردبان این جهان	حس دینی نردبان آسمان
صحت این حس بجوید از طیب	صحت آن حس بجوید از حیب
صحت این حس ز معموری تن	صحت آن حس ز تخریب بدن
راه جان مرجسم را ویران کند	بعد از آن ویرانی آبادان کند

(مثنوی، ۱/ ۶-۳۰۳)

مولوی در زمینه معرفت حسی، تمثیل پیل و خانه تاریک را مطرح می‌کند:

پیل اندر خانه‌ای تاریک بود	عرضه را آورده بودندش هُنود
از برای دیدنش مردم بسی	اندر آن ظلمت همی شد هر کسی ...

(همان، ۳/ ۶۰-۱۲۵۹)

به هر حال، این تمثیل نشان می‌دهد که عالم حس، نه فقط محدوده تاریک است بلکه حس هم که وسیله ادراک آن است، اعمی است. فقط با پسودن کف می‌تواند چیزی از اسرار دریای بی‌انتهای وجود را ادراک کند و چون از دریا فقط کف ظاهر را ادراک می‌کند، از نمود و وسعت و صفای آن، بی‌خبر می‌ماند و این اندازه درک نمی‌کند که اسرار عالم، همچون گنجی بی‌منتها در پیش روی گسترده است. (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۵۳۴)

۲-۲-۲- عقل:

مولوی در دفتر اول مثنوی، نظر خود را درباره استدالات منطقی و جماعتی از فلاسفه و متکلمان که پیرو این طریقه و مسلک‌اند، این طور بیان می‌کند:

صد هزاران اهل تقلید و نشان افکنند در قعر، یک آسیبشان
(مثنوی، ۲۱۲۵/۱)

یک آسیب کوچک روحی و یا یک شبهه ناچیز، ممکن است اهل استدلال و مناقشه
کلامی را در ژرفای گمراهی و سرگشتگی بیفکند:

که به ظن، تقلید و استدلالشان قایم است و جمله پر و بالشان
(همان، ۲۱۲۶/۱)

زیرا تقلید و استدلالشان، متکی بر ظن و گمان است و ظن و گمان نیز راه به حقیقت
نمی‌برد؛ چنان که در سوره نجم، آیه ۲۷ آمده است: «... إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً...»
ظن و گمان در فهم حق و حقیقت، هیچ سودی ندارد.»

شبهه‌ای انگیزد آن شیطانِ دون درفتند این جمله کوران، سرنگون
(همان، ۲۱۲۷/۱)

همان‌طور که با پای چوبین نمی‌شود استوار و راست راه رفت، اهل استدلال نیز مانند
کسانی که پای طبیعی و سالم ندارند، در مشی و مشرب خود متزلزل و سُست و لرزان
هستند و در طریق حقیقت نمی‌توانند درست راه بروند زیرا استدلال را پای خود ساخته‌اند
نه شهود را. اصحاب علوم ظنی و عقاید رسمی، با اندک شبهه‌ای سست می‌شوند و در
سنگلاخ شک و شبهه، ناتوان و عاجز می‌مانند.

از نظر مولوی، آن کس که از بینش و بصیرت عارف بهره ندارد، مانند همان نابیناست
که تمسک به عصای استدلال برای او اجتناب‌ناپذیر است.

ای دلیل تو مثال آن عصا در کفّت دلّ علی عیب العمی
(همان، ۲۵۰۸/۶)

بنابراین، عقل به معنای تمیزدهنده خوب و بد و زشت و زیبا، در نظر مولوی انسان را
توانا می‌سازد و موجب آن می‌گردد که سخن خدا را فرمان ببرد. اصولاً کشمکش مداوم
میان صفات پست و عقل، از موضوعات عمده مثنوی است. این جنگ، به منازعه
پیامبر(ص) با ابوجهل و یارانش شبیه است که تضاد جهل با عقل کاملاً فهمیده می‌شود.
پس خوشا آنکه عقلش بر نفس چیره است. خوشا دیده‌ای که عقل را پیشوای خود قرار
می‌دهد و به یمن پیروی او، عاقبت‌نگری می‌یابد. حواس، ظاهر نگراند اما عقل تا حدی به

بواطن امور راه می‌جوید؛ اگر چه توانش در شناخت اسرار و نهانی‌ها اندک است. چراغ عقل مثلاً در مقایسه با آفتابِ وحی، شعاع بسیار کمتری را روشن می‌کند. خرد است که می‌تواند جنس و ناجنس را از هم تمیز دهد زیرا عقل تنها به صورت‌ها نگران نیست. مولانا خرمی گلستان عقل را پایدار می‌داند و می‌گوید:

گلشنی کز بقل روید، یک دم است گلشنی کز عقل روید، خرم است
 گلشنی کز گل دمد، گردد تباه گلشنی کز دل دمد، و افرحتاه
 علم‌های بامزه دانسته‌مان زان گلستان یک دو سه گلدسته دان
 زان زبون این دو سه گلدسته‌ایم که در گلزار بر خود بسته‌ایم
 (همان، ۵/۶-۲۴۶۲)

سخن از عقل گفتن مشام روح را می‌نوازد. بویی که از سخنان عقل کل به مشام می‌رسد، دوی چشم است و نابینا را با عالم انوار آشنا می‌سازد. همچنان که دیده یعقوب (ع)، به یاری بوی یوسف (ع) گشوده شد.

این سخن‌هایی که از عقل کل است بوی آن گلزار و سرو و سنبل است
 (همان، ۱/۱۹۹۹)

در جایی دیگر نیز عقل کل را «مفتی» می‌خواند که مدرّس خرد است و به هنگام مشکلات و وقوع شبهات، از او حکم و فتوی می‌خواهند و او روا و ناروا را برای سائلان بیان می‌دارد.

زندان شده بهشت ز نای و ز نوشِ عشق قاضی عقل، مست در آن مسندِ قضا
 سوی مدرّس خرد آیند در سؤال کین فتنه عظیم در اسلام شد چرا؟
 مفتی عقل کل به فتوی دهد جواب کین دم قیامت است، روا کو و ناروا؟
 (کلیات شمس ۱/۲۰۲/۲۲۳۹-۲۲۴۱)

«عقل چیست؟ سلطان عادل خوش خوست و سایه رحمت لاهوالاهوست. عقل کیست؟ آنکه فاضلان صفة صفا و صفوت ده‌نشین وی اندر انبار داران الدنیا مزرعه الاخره خوشه چین وی اند در شرح بیفزا؛ شرح، عقل دل را مشرح کند. عقل چیست؟ گره گشای عقدهای مشکلات و مشاطة عروسان مضمرات معضلات، قلاوز ارواح با حضرت فائق الاصباح که رمزی از اسرار و اشارت رفت چون آن عالم الامکان را از کتم عدم به

صحرای وجود آورد تا صحرای وجود از این آفتاب سعود نور و ضیا گرفت، خواست که هنرهای عقل را و عجایب ها و لطایف ها و غرایب ها که در ضمیر عقل بود، بر موجودات پیدا کند و او را بدان فضیلت از همه ممتاز کند.» (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۱۲)

۲-۲-۳- قلب :

به عقیده مولانا، حواس ظاهر و باطن و تمامی قوای روحانی و جسمانی، در اختیار سلطان دل آدمی قرار دارند. بدین گونه، دل که همان لطیفه غیبی ربّانی و در بردارنده حقیقت انسانی است، در شناخت حقیقت تواناترین است. حدّ توانایی دل در معرفت، به قدری گسترده است که به هیچ گونه با حدود حواس ظاهر و عقل قابل مقایسه نیست.

دل مگر مَهرِ سلیمان یافته‌است که مَهارِ پنج حس بر تافته‌است
پنج حسّی از برون میسور او پنج حسّی از درون مأمور او
ده حس است و هفت اندام و دگر آنچه اندر گفت ناید، می‌شمر
(مثنوی، ۱/۷۷-۳۵۷۵)

به اعتقاد عرفا، دل منبع اصلی شناخت است، البته دلی که از زنگ کدورت‌ها و آلودگی‌ها پاک و صیقلی شده باشد. آموزش علوم رسمی با سخن و یادگیری حرفه‌ها با ممارست، میسر است اما دانش از راه دفتر و کتاب به دست نمی‌آید بلکه شرح صدر می‌خواهد. آنگاه که این گشادگی سینه حاصل شد، دیگر علوم رسمی، تُنک مایه جلوه می‌کنند. دل چون آبگیری است که با دریا مرتبط است و از آن مایه می‌گیرد:

علم آموزی، طریقه‌ش قولی است حرفت آموزی، طریقه‌ش فعلی است
فقرخواهی، آن به صحبت قائم است نه زبانت کار می‌آید، نه دست
دانش آن را ستاند جان زجان نه ز راه دفتر و نه از زبان
(همان، ۵/۶۶-۱۰۶۴)

در فیه ما فیه نیز از توانمندی دل در شناخت حق سخن می‌گوید و شرح دل را به گونه‌ای دیگر بازگو می‌کند:

«این، های‌هوی بلند که می‌زنند، سرّش آن است که از سخنی، سخن‌ها فهم می‌کنند و از حرفی، اشارت‌ها معلوم می‌گردانند. همچنان که کسی کُتُبِ مُطَوَّل خوانده باشد از تنبیه، چون کلمه‌ای بشنود، چون شرح آن را خوانده است، از یک مسئله اصل‌ها و مسئله‌ها فهم

کند بر آن یک حرف تنبیه‌ها می‌کند؛ یعنی که من زر این چیزها فهم می‌کنم و می‌بینم و این، آن است که من در آنجا رنج‌ها برده‌ام و شب‌ها به روز آورده‌ام و گنج‌ها یافته‌ام که آلم نَشْرَح لَک صَدْرَک (الشرح، ۱/۹۴) شرح دل، بی‌نهایت است؛ چون آن شرح خواننده باشد، از رمزی بسیار فهم کند و آن کس که هنوز مبتدی است، از آن لفظ، همان معنی آن لفظ فهم می‌کند؛ او را چه خبر و های‌های باشد؟ (مولوی، ۱۳۸۱: ۱۱۲)

از نظر مولوی، اشراق قلبی، محصول ریاضت و روشنی و صفای باطن است و بر دلایل برهانی ترجیح دارد. سرچشمه این شناخت در دیدگاه مولوی، در درون جان و سرمایه‌اش، قوت و صفای روح و روش ورود به آن، مکاشفات و مشاهدات قلبی و محصولش، بینش و عین‌الیقین است. از نظر او، باید راه دل و قلب را برگزید تا متصل به الهامات بی‌پایان الهی شد.

گلشنی کز گل دمد، گردد تباه گلشنی کز دل دمد، وافر حثاه
(مثنوی، ۴۶۵۰/۶)

۲-۲-۴- آیات انفسی (نشانه‌های الهی در وجود انسان):

با توجه به اینکه آیات انفسی یکی از عوامل شناخت از دیدگاه قرآن است، مولوی نیز یکی از این عوامل را انسان می‌داند. کسی که خود را نشناسد، از راه رستگاری و نجات فاصله می‌گیرد و به وادی جهل و گمراهی کشانده می‌شود؛ بنابراین کسی که برای رسیدن به خودشناسی گامی بر ندارد و توجهی به آن نداشته باشد، برای خویش ارزشی قائل نشده است.

خویشتن شناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش بر دل‌قی بدوخت
(همان، ۱۰۰۱/۳-۱۰۰۰)

مولوی وجود و خلقت عظیم انسان را به عنوان یکی از منابع شناخت معرفی می‌کند؛ به طوری که انسان می‌تواند با شناخت خود، به مراتب بالاتر شناخت نائل شود.

صد هزاران فضل داند از علوم جان خود را می‌نهداند از ظلوم
(مثنوی، ۲۶۴۸/۳)

یعنی بسیار کسانی هستند که در انواع علوم و فنون تسلط کامل دارند اما هنوز نفس خود را نشناخته‌اند. حقیقت آدمی و بنای ایمان به آخرت، معرفت نفس است که اکثر آدمیان از آن غافل‌اند.

۲-۲-۵- آیات آفاقی (نشانه‌های الهی در طبیعت):

ابزار و منابع شناخت:

نشانه‌های الهی در طبیعت، یکی دیگر از منابع شناخت است. منابع طبیعی، دو شناخت عمده را به انسان می‌دهد: یکی، درک وجود آفریننده و صفات او و دیگری، هدف از خلقت طبیعت. مولانا در راستای تعالی و سعادت دنیوی و اخروی بشر، به این دو موضوع توجه دارد.

بهر دیده روشنان یزدان فرد	شش جهت را مظهر آیات کرد
از قدح گر در عطش آبی خورید	در درون آب، حق را ناظرید
آنکه عاشق نیست او در آب در	صورت خود بیند ای صاحب بصر
صورت عاشق چو فانی شد در او	پس در آب اکنون که را بیند؟ بگو
حُسن حق بیند اندر روی حور	همچو مه در آب از صنع غیور

(همان، ۶-۲۱۰۶)

۲-۲-۶- خواب (رؤیای صادقانه)

مولانا باز شدن قید تعلقات از دست و پای روح آدمی در عالم خواب را در قالب تمثیلی زیبا بیان می‌کند. در گرمابه، هر چند بزرگ و وسیع باشد، آدمی به دلیل گرمی، بخارمترکم و سنگینی هوا، احساس خفقان می‌کند و تا از آن فضا بیرون نیاید، احساس گشادی و راحتی دل نمی‌کند. وقتی کفش تنگ به پا داریم، صحرا و گلشن، با همه فراخی و طراوت، به گونه زندانی تنگ جلوه گر می‌شود. خواب به منزله بیرون آمدن از آن گرمابه تفسیده یا بیرون کردن این کفش تنگ است. برای اولیا، خواب، ورود به عالم معنی است زیرا آنان مانند اصحاب کهف‌اند که خواب می‌بینند و آنجا خواب نیست.

همچو گرمابه که تفسیده بود تنگ آیی، جانت پخسیده شود ...

(همان، ۳/۳۵۴۵)

رؤیاهای صادق، گاه حتی پیک هشدار سرکشان می‌شوند؛ چنان که مولانا از زبان موسی (ع) به فرعون می‌گوید که پروردگار، بر رغم تیرگی باطن، در آینه زنگار خورده وجودت، واقعیاتی نشان می‌داد تا راه نجات را بیابی. گاه لباست را سوخته می‌دید یا دهان و چشمت را دوخته، گاه جانوری درنده قصد خونت می‌کرد یا خود را سرنگون در میان آبریز می‌دید، گاه غریق سیل خون‌آمیز می‌شدی و گاه ... اما تو تغافل می‌کردی و از هشدارها می‌گریختی.

با کمال تیرگی، حق واقعات می نمودت تا روی راه نجات

(همان، ۲۴۸۶/۴)

۲-۲-۷- کتاب (قرآن):

از نظر مولوی، قرآن کتابی است که یک ظاهر دارد و چندین باطن. ظاهر قرآن، تشکیل یافته از حروفی است که در لغت عرب وجود دارد و همگان از آن استفاده می‌کنند. باطن قرآن، عبارت از معانی و مضامین عمیق و گسترده‌ای است که از مراتب گوناگون تشکیل شده است. از نظر مولوی، تأمل و اندیشه در باطن قرآن، انسان را به معرفت حقیقی می‌رساند. افراد ظاهرین، جز ظاهر قرآن چیزی نمی‌دانند ولی افراد باطن بین، علاوه بر استفاده‌های ظاهری، از دولت باطن نیز برخوردارند. (فاضلی، ۱۳۸۶: ۲۸۳)

حرف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر باطنی بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که درو گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نُبی خود کس ندید	جز خدای بی نظیر بی‌ندید

(مثنوی، ۴۶/۳-۴۲۴۴)

۲-۲-۸- تاریخ و تجربه

مولوی بر این باور است که آدمی می‌تواند در تاریخ گذشتگان، جایگاه خود را بباید و عبرت بگیرد:

عاقل آن باشد که عبرت گیرد از	مرگ یاران در بلائی محترز
چون گرفتاری عبرت از گرگ دنی ^۱	پس تو روبه نیستی، شیر منی
خشم بنشان، چشم بگشا، شاد شو	عبرت از یاران بگیر، استاد شو

(همان، ۱۴/۱-۳۱۱۳ و ۳۴۵۰/۴)

۲-۳- موانع شناخت:

نکته حائز اهمیت در بحث شناخت‌شناسی، بدیهی بودن امکان شناخت برای انسان است و انسان مکلف به شناخت است؛ پس باید موانع شناخت را درست بشناسد تا بتواند آنها را از میان بردارد و به شناخت حقیقی برسد. به طور کلی، گناهان را می‌توان از مهم‌ترین موانع شناخت برشمرد. گناه، جان انسان را پژمرده می‌کند و بر آینه دل، زنگ می‌نشانند. هر گناهی، از جمله هزل و دروغ، دروازه شهر بافروغ جان را بر آدمی می‌بندد:

گوشِ سر بر بند از هزل و دروغ تا بینی شهر جان بافروغ

(همان، ۱۰۱/۳)

دل، آینه‌ای حقیقت‌نماست که با هر گناه، زنگاری بر صفحه آن می‌نشیند. اصرار بر گناه، زنگار بر زنگار می‌افزاید تا جایی که دیگر هیچ سری و حقیقتی در آن نمودار نمی‌گردد. سخنان شعیب (ع) با الهام از خداوند، با مردی که بر گناه اصرار می‌ورزد و به سبب صبر خداوند دچار مکر الهی شده است، بیانگر همین نکته ارزشمند است. مولانا در شرح همین نکته آسان‌یاب، از تمثیل‌های پی در پی بهره می‌گیرد تا هم اهمیت موضوع را نشان دهد و هم فراموشی خاطر ما را گوشزد کند:

آن یکی می‌گفت در عهد شعیب که خدا از من بسی دیده است عیب

چند دید از من گناه و جرم‌ها وز کرم یزدان نمی‌گیرد مرا

حق تعالی گفت در گوش شعیب در جواب او فصیح از راه غیب

که بگفتی چند کردم من گناه وز کرم نگرفت در جرم‌م اله

(همان، ۶۷/۲-۳۳۶۴)

۲-۴- استلزامات تربیتی

منظور از استلزامات تربیتی، دستورالعمل‌هایی است در خصوص نقش معلم، نقش شاگرد، اهداف تربیت، روش‌ها، مبانی و اصول و تربیتی که هر کدام در جایگاه خود، مورد توجه قرار می‌گیرند تا فرایند تربیت محقق شود و کمال انسانی صورت پذیرد.

مولوی، انسان را موجودی می‌داند که دارای ظرفیت‌های شناختی بالایی است و می‌تواند از این ویژگی، در جهت کسب معرفت و دانش بهره‌گیرد و به کمال شایسته خود برسد. از دیدگاه مولوی، اولین معلمین بشر در هدایت انسان‌ها، انبیا و اولیایانند. او از ایشان

به «عقل کل» تعبیر می‌کند. تمام عقل‌های آدمیان، محتاج و نیازمند آن‌اند که از عقل کل، یعنی از عقل‌های انبیا و اولیا که با خدا در ارتباط‌اند و از معرفتی الهی برخوردار شده‌اند، بهره‌گیرند: «هر که را عقل جزوی است، محتاج است به تعلیم و عقل کل، واضع همه چیزهاست و ایشان، انبیا و اولیایند که عقل جزوی را به عقل کل متصل کرده‌اند و یکی شده‌است... عقول جزوی نیز به نسبت با عقل کل، آلت است؛ تعلیم از او کند و از او فایده گیرد و کثیف و غلیظ است پیش عقل کل.» (مولوی، ۱۳۸۱: ۵۹).

مولوی، فروغ و نورانیت چنین علمایی را سبب روشنایی عالم می‌داند و اعتقاد دارد که کلیه انسان‌ها، از پرتو انوار وجود آنان نور می‌گیرند و هدایت می‌شوند: «از هیبت او در زمان او، همه عالم منزجر باشند و استمداد از پرتو او و عکس او گیرند. اگر چه آگاه باشند یا نباشند.» نه تنها توده مردم بلکه پادشاهان نیاز به دیدار آنان دارند و به درک محضرشان، بسیار محتاج و نیازمندند. در این چنین عالم اگر به نزد امیر رود، به صورت مزور باشد و امیر زایر زیرا در کل احوال، امیر از او می‌ستاند و مدد می‌گیرد و آن عالم، از او مستغنی است.» (همان: ۲)

مولوی، نبی اکرم (ص) را به مصداق آیه «أَنْتَ أَعْلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ»، نمونه کامل و تمام عیار مکارم اخلاقی و واجد کلیه صفات انسانی دانسته و از شخص پیامبر (ص)، به عنوان قطب اکبر و «سید کائنات و رحمت عالمیان» و عالی‌ترین انسان کامل یاد کرده است.

... بهر این خاتم شده است او که به جود مثل او نه بود و نی خواهند بود

(مثنوی، ۱۷۱/۶)

ختم هائی کانیا بگذاشتند آن به دین احمدی برداشتند

(همان، ۱۶۵-۶)

به همین علت، در جامعه اسلامی، شأن و ارزش معلمی بسیار بالاست؛ پس کسی که می‌خواهد در چنین جامعه‌ای به شغل معلمی مشغول باشد، باید انسانی وارسته و فرهیخته باشد و سیره تربیتی ائمه را بشناسد و با الگو قرار دادن آنان، به خصوصیات و ویژگی‌های مورد تأکید آنها نزدیک‌تر شود و آن را در عمل پیاده نماید تا بتواند شاگردانی صالح در این مکتب تربیت نماید. طالبان علم و دانش حقیقی نیز لازم است در نظر داشته باشند که باید در طریق وصول به خدا و در جهت کسب علوم الهی، از محضر کسانی بهره‌گیرند که

خود الهی و آسمانی‌اند. مولوی اعتقاد دارد که چنین شخصیتی می‌تواند اثرگذار واقع گردد زیرا با روح بلند و فطرت الهی انسان، سنخیت دارد.

مهم آن است که صفات و ویژگی‌های معلّم و مربی می‌تواند به شدت متعلّم و متربّی را تحت تأثیر خود قرار دهد؛ به گونه‌ای که در بسیاری موارد، شاگردان از طریق الگوسازی و همانندسازی با استادان و معلّمان خود، خصوصیات اخلاقی و رفتاری آنان را در خود ظاهر و متجلی می‌سازند. «مریدی که پرورش از مرد حق یابد، روح او را بال و پری و کَر و فرّی عظیم باشد و کسی که از سالوسی زدوده شود و علم از او آموزد، همچون آن شخص، حقیر و ضعیف و عاجز و غمگین باشد و حواس او کوتاه بود.» (مولوی، ۱۳۸۱: ۲۱).

۲-۵- روش‌های تربیتی:

روش‌های تربیتی، همان دستورالعمل‌هایی هستند که به ما در رسیدن به مقصد نهایی کمک می‌کنند. اتخاذ روش‌های درست تربیتی، حائز اهمیت است زیرا در هر دوره و گروه سنی، به کارگیری روش‌های تربیتی صحیح، مستلزم آگاهی از فراگیران و همچنین از علوم مورد نظر است و چنانکه این کار به درستی صورت گیرد، نتیجه مطلوب را در بر دارد. روش در هر کار، مسیری است که انجام آن کار را آسان تر و سودمندتر می‌سازد. روش، راه مشخص و منظمی است که فرد در کوشش‌های خود و برای رسیدن به هدف مورد نظر، آن را به کار می‌گیرد. اتخاذ روش‌ها و شیوه‌های تربیتی، مستلزم علم و آگاهی مربوط به آن است زیرا هر علمی، به هدفی خاص و به روشی خاص نیازمند است؛ لذا با به کارگیری روش‌های تربیتی مناسب، می‌توان اصول تربیتی را در جامعه، اجرا و با بهره‌گیری از آنها، به اهداف تعلیم و تربیت در جامعه تحقّق بخشید. از مهم‌ترین روش‌های تربیتی مدنظر مولوی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲-۵-۱- روش مشورت

روش مشورت، همفکری با صلاح‌حان و صاحبان خرد و دانش است. مشورت با صالحان، از عوامل مهم ادراک و سفارش پیامبر اکرم (ص) است. (یوسف‌پور، ۱۳۸۹: ۶۰)

مشورت، ادراک و هوشیاری دهد عقل‌ها مرعقل را یاری دهد
گفت پیغمبر بکن ای رای زن مشورت؛ کالمستشار مؤتمن

(مثنوی، ۱۰۴۳-۴۴/۱)

همچنین، مولوی در مورد اسوه‌سازی و تأثیر رفتار در دیگران، توصیه می‌کند که پند عملی دهید و با کردار خود، مردم را ارشاد نمایید زیرا نه تنها ارشاد عملی برای افراد جذاب تر است و برجان همگان می‌نشیند بلکه در پند عملی، گمان سروری و مقام خواهی نیز کمتر است و از پند گفتار مؤثرتر و نافذتر است:

چون سلیمان در شدی هر بامداد مسجد اندر بهر ارشاد عباد
پنددادی گه به گفت و لحن و ساز گه به فعل، اعنی رکوعی یا نماز
پند فعلی خلق را جذاب تر که رسد در جان هر باگوش و کر
(همان، ۴/۵-۴۸۳)

۲-۵-۲- روش عبرت آموزی:

روش عبرت آموزی، از روش های مسلم تعلیم و تربیت اسلامی است. عبرت آموزی، روشی است که آدمی از رخدادهای مشهود عبور می‌کند و به ارزیابی آنها می‌پردازد و به ناپیداها می‌رسد و برای زندگی خویش، رهنمودی تازه به دست می‌آورد و از تکرار خطاها جلوگیری می‌کند. (بهشتی و دیگران، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۴۸)

چون گرفتاری عبرت از گرگ دنی پس تو روبه نیستی، شیرمنی
عاقل آن باشد که عبرت گیرد از مرگ یاران در بلای محترز
خشم بنشان، چشم بگشا، شاد شو عبرت از یاران بگیر استاد شو
(مثنوی، ۱۴/۱-۳۱۱۳ و ۴/۳۴۵۰)

۲-۵-۳- روش سفر

از نظر مولانا، سفر، افزون بر تهذیب نفس، تأثیر معرفتی نیز دارد. معرفت، نصیب خامان نمی‌شود و سفر، موجب کمال و پختگی انسان می‌شود. در «قصه آن کس که در یاری بکوفت...»، وقتی عاشق از خود به «من» تعبیر می‌کند و معشوق در مکافات خامی او در به رویش نمی‌گشاید، مولانا تلویحاً سفر را دستمایه کمال معرفی می‌کند. (یوسف پور، ۱۳۸۹: ۶۲)

رفت آن مسکین و سالی در سفر در فراق دوست سوزید از شرر
پخته شد آن سوخته پس باز گشت باز گرد خانه انبار گشت

(مثنوی، ۶۰/۱-۳۰۵۹)

۲-۵-۴- روش صبر:

در ارزش صبر همین بس که خداوند آن را با حق قرین کرده است (العصر، ۳/۱۰۳). صبر، برترین کیمیایی است که پروردگار آفریده است. صبر، صیقل آینه دل‌هاست. دل انبیای الهی (ع) در کوره صبر بر سختی‌ها قوام آمد و توانست مطلع انوار الهی باشد (یوسف‌پور، ۱۳۸۹: ۸۰)

پرده‌های دیده را داروی صبر هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر
(مثنوی، ۷۱/۲)

۲-۵-۵- روش ذکر و فکر:

ذکر در نظر صوفیه، اهمیت شایانی دارد. توجه بسیار آنان به ذکر خفی و جلی و اذکار گوناگون که در چله‌نشینی‌ها بر حسب احوال سالک انتخاب می‌شوند، بیانگر این مطلب است. مولانا، ذکر حق را به نوری مانند می‌کند که بر دل می‌تابد و تاریکی‌ها را از وجود سالک می‌زداید. خداوند، پاک است و ذکر نام او، دل و دهان را از آلودگی‌ها پالوده می‌سازد.

ذکر حق پاک است، چون باکی رسید رخت بر بندد برون آید پلید
می‌گریزد زدها از زدها شب گریزد چون برافروزد ضیا
(همان، ۸/۳-۱۸۶)

۲-۶- محتوای آموزشی:

در مبحث شناخت‌شناسی، به منابع شناخت اشاره شد. منابعی چون انسان، قرآن و... که در برگیرنده محتوای آموزشی نیز هستند و با استفاده از این منابع شناخت می‌توان محتوای آموزشی را به دست آورد. محتوای آموزشی، در هر دوره و گروه سنی متفاوت است و هنگام انتخاب محتوای تدریس باید نیازهای فراگیران را مدنظر قرارداد و با توجه به درخواست و نیاز فراگیران، انتخاب کرد. مولوی در آثار خود، به این محتوای آموزشی اشاره دارد که به طور خلاصه بیان می‌گردند:

۲-۶-۱- معرفه النفس یا شناخت وجود انسان:

شناخت نفس و آیات و نشانه‌های الهی در وجود انسان، یکی از منابع شناخت معرفتی شد. همان طور که آورده شد، محتوای آموزشی را باید با توجه به منابع شناخت به دست آورد. شناخت انسان نسبت به خود می‌تواند مقدمه‌ای برای شناخت آیات الهی در وجود

انسان و نهایتاً رسیدن به شناختی برتر و بالاتر باشد. یکی از وظایف ائمه، انبیا و عرفا، همین هدایت انسان به سوی شناخت خود و یادآوری پیمانی است که خداوند در عالم زر از انسان گرفته که «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و نیز یادآوری این پیمان فطری به انسان و یادآوری نعمت‌های فراموش شده بی‌شماری است که خداوند به انسان عطا کرده است. به عقیده مولانا، در واقع راز رستگاری انسان، رجعت به اصل است که همان روح الهی است. انسان با بریدن از گرایش‌های مادی و کسب بینش معنوی، به خودشناسی و شناخت و درک طبیعت که همان اشاره به روح خدای تعالی است، خواهد رسید. مولانا بر این باور است که روح انسان در جست و جوی اصل خود، به سوی حیات اولیه و اصل خود تمایل دارد (ابیات آغازین مثنوی). مولوی می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که خویشتن خویش را شناخت و در وادی آمن الهی، قصری به پا کرد؛ یعنی، مقام والایی در مرتبه الهی پیدا کرد.» (زمانی، ۱۳۸۷: ۹۱۶). هر که خود را بشناسد به شناخت خدا دست می‌یابد:

بهر آن پیغامبر این را شرح ساخت هر که خود بشناخت، یزدان را شناخت

(مثنوی ۲۱۱۴/۵)

۲-۶-۲- قرآن:

آیات الهی که به وسیله وحی به پیامبر (ص) نازل شده است، کلام الهی است که در قرآن کریم آمده است. آیات قرآن، یکی از مهم‌ترین محتواهای آموزشی مورد تأکید خداوند و ائمه معصومین (ع) است. با بهره‌گیری از آیات الهی در قرآن می‌توانیم غنی‌ترین محتواهای آموزشی را در زمینه شناخت به دست آوریم و آنها را در تعلیم و تربیت امروز به کار گیریم. در استفاده از مفاهیم و عبارات قرآنی در اندیشه و آثار مولانا، همین بس که بعضی‌ها کتاب مثنوی را قرآن فارسی نام نهاده‌اند. با تأمل در ابیات مثنوی، پی می‌بریم که مجموعه‌ای است از تفسیر قرآن و احادیث و حاوی معلومات عمیقی درباره ادیان، همراه با امثال و قصص. او جز قرآن و حدیث، مأخذ دیگری برای مثنوی به دست نمی‌دهد. همان‌طور که بیان شد، به عقیده مولوی، تأمل و اندیشه در باطن قرآن، انسان را به معرفت حقیقی می‌رساند. افراد ظاهرین، جز ظاهر قرآن چیزی نمی‌دانند و افراد باطن‌بین، علاوه بر استفاده‌های ظاهری، از دولت باطن نیز برخوردارند؛ بنابراین، به عقیده وی، آیات قرآن باید به درستی مورد بررسی و تدبّر قرار گیرند و خانواده‌ها و صاحب‌نظران با دقت و تأمل بیشتر،

به عنوان محتواهای آموزشی، آنها را در حوزهٔ تعلیم و تربیت به کار ببرند تا جامعهٔ اسلامی، هر چه بیشتر به سوی مدینهٔ فاضله گام بردارد.

۲-۶-۳- تجارب پیشیان و تاریخ:

در شناخت‌شناسی، زمانه و اهل زمانه، یکی از منابع شناخت هستند که انسان اگر زمانه و روزگاری را که در آن زندگی می‌کند و نیز مردم روزگار خود را به درستی بشناسد و از آنها تجاربی را کسب نماید، می‌تواند به محتواهایی در زمینهٔ شناخت دست یابد؛ بنابراین بهره‌گیری از محتواهایی که در شناخت روزگار به دست آمده، می‌تواند سرلوحه و سرمشق شناخت ما باشد. مولانا می‌فرماید:

پس سپاس او را که ما را در جهان	کرد پیدا از پس پیشینیان
تا شنیدیم آن سیاست‌های حق	بر قرون ماضیه اندر سبقت
تا که ما از حال آن گرگان پیش	همچو روبه پاس خود داریم بیش
امت مرحومه زین رو خواندمان	آن رسول حق و صادق در بیان
استخوان و پشم آن گرگ عیان	بنگرید و پند گیرید ای مهان
عاقل از سر بنهد این هستی و باد	چون شنید انجام فرعونان و عاد
ور بنهد، دیگران از حال او	عبرتی گیرند از اضلال او

(همان، ۲۳/۱-۲۳/۱-۳۱۱۷)

۲-۶-۴- عشق:

عشق، پایهٔ اصلی مسلک و مرام و اساس مکتب و طریقهٔ عرفانی مولاناست. طیب همهٔ دردها و داروی جمیع بیماری‌های درونی و روانی بشر در مکتب مولانا، همین عشق است.

شاد باش ای عشق خوش سودای ما	ای طیب جمله علت‌های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد	کوه در رقص آمد و چالاک شد

(مثنوی، ۲۵/۱-۲۳)

دیدهٔ عاشق، به حقایقی گشوده می‌شود که دیگران از دیدن آن عاجز می‌مانند. عاشق و ناعاشق، اگرچه هر دو به یک چیز، نظر می‌کنند، دو تصویر می‌بینند. تمثیل یعقوب و یوسف(ع)، برای پروراندن این مطلب بسیار مناسب است:

آنچه یعقوب از رخ یوسف بدید، خاصّ او بُد، آن به اخوان کی رسید؟
 این ز عشق خویش در چه می‌کُند وان به کین از بهر او چه می‌کند
 سفره او پیش این از نان تهی است پیش یعقوب است پُر کو مشتھی است
 روی ناشسته نبیند روی حور لا صلوة گفت الّا بالطهور
 عشق باشد لوت و پوت جانها جوع از این روی است قوت جانها
 جوع یوسف بود آن یعقوب را بوی نانش می‌رسید از دورجا
 (مثنوی، ۳۵/۳-۳۰۳۰)

در واقع اشتغال به امور مختلف، مانع از درک حقیقت است؛ لذا تمرکز به یک موضوع، برتر است. عشق از آن رو که به توحید گرایش دارد، این تفرقه خاطر را در آدمی از میان بر می‌دارد و به نیروهای پراکنده او جهت یگانه می‌بخشد. عشق، همچون استاد کل و سبوگر چیره دستی است که صدهزاران ذره را اتحاد می‌دهد و خاک پراکنده در رهگذر را به یک سبو تبدیل می‌کند:

آفرین بر عشقِ کلّ اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد
 همچو خاکِ مُفترق در رهگذر یک سبوشان کرد دستِ کوزه‌گر
 (مثنوی، ۲۸/۲-۳۷۲۷)

۳- نتیجه گیری

در بررسی شناخت شناسی مولانا، نکات زیر به دست آمده است:

علم حقیقی، از آن خداست و شناخت و معرفت به او، بالاترین ارزش محسوب می‌شود. از نظر او، علم دریایی است که حدّ و مرز و ساحلی ندارد. هر چه انسان در این دریا بیشتر غواصی کند، عمق دریا بیشتر می‌شود زیرا هیچ زمانی، مجهولات انسان تمام نمی‌شود. مولانا هر علمی را که در راستای هدف آفرینش انسان، یعنی عبودیت و کمال باشد، حقیقتاً علم دینی الهی و ارزشمند تلقی می‌نماید و اصولاً اعتقاد دارد که آدمی، زمانی می‌تواند از هر علمی به تشخیص و درک حقیقی امور عالم و مقولات گوناگون دین و تربیت نایل آید که در راستای رسیدن به هدف فوق حرکت نماید و خود را از هر گونه خصوصیت بد اخلاقی، پاک و مهذب سازد همچنین مولانا، علم و عشق را از جمله عوامل اصلی و تعیین کننده در سوق انسان به سوی هدف نهایی آفرینش می‌داند. از دیدگاه او، معرفت حقیقی

می‌تواند سبب ایجاد و افزایش محبت و عشق حقیقی و اصیل نسبت به خداوند گردد زیرا به درستی نمی‌توان خدا را شناخت. از طرف دیگر، عشق نسبت به خدا و معشوق، سبب تلاش انسان برای افزایش معرفت و شناخت او خواهد گردید. مولانا معتقد است که باید روح تفکر و اندیشه‌ورزی، به منظور وصول به مراتب بالاتر معرفت و شناخت در تمام زمان‌ها و مکان‌ها، آدمی را همراهی نماید و از این رو، در نظر وی، هرگز تعلیم و تربیت محدود به بعد رسمی آن نیست و هرگز محدود به زمان خاص و مکانی ویژه و چند کتاب نیست. به همین ترتیب، لازم است انسان‌ها همیشه در حال عبادت کردن حقیقی باشند و روح عقل و عبودیت را به تمامی حالات زندگی خود سرایت دهند. وجود چنین عالمانی، سبب ایجاد تأثیرات معنوی فراوان بین شاگردان و کلیه دانشجویانشان خواهد بود و باعث شکوفایی همه استعدادهای متعلمینشان، در حدّ توان و ظرفیت‌شان خواهد گردید که در واقع، تعلیم و تربیت نیز چیزی جز این نیست.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم. (۱۳۷۵). زیر نظر آیت الله مشکینی. قم: انتشارات مؤسسه الهادی، مرکز چاپ و نشر قرآن کریم.
- ۲- باقری، خسرو. (۱۳۸۷). **نگاهی دوباره به تعلیم و تربیت اسلامی**. تهران: انتشارات مدرسه.
- ۳- بهشتی، محمد و دیگران. (۱۳۸۶). **آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت اسلامی**، جلد دوم. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۸). **سرنوی**. تهران: علمی.
- ۵- زمانی، کریم. (۱۳۸۷). **شرح جامع مثنوی معنوی** (۶ جلد). تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۶- علوی، سیدحمیدرضا. (۱۳۸۶). **نکات اساسی در فلسفه تعلیم و تربیت و مکاتب فلسفی - تربیتی**. کرمان: انتشارات دانشگاه شهیدباهنر.
- ۷- فاضلی، قادر. (۱۳۸۶). **تفسیر موضوعی مثنوی معنوی** (۵ جلد). تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۸- کریمی، سودابه. (۱۳۸۴). **بانگ آب**. تهران: نشر شور.
- ۹- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۷). **شناخت**. مشهد: امت.
- ۱۰- مولانا، جلال الدین محمدبلخی. (۱۳۸۰). **کلیات شمس تبریزی**. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران.
- ۱۱- مولانا، جلال الدین محمدبلخی. (۱۳۸۱). **فیه مافیه**. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات نگارستان.
- ۱۲- مولانا، جلال الدین محمدبلخی. (۱۳۶۰). **مثنوی معنوی**. تصحیح رینولدالین نیکلسون. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- مولانا، جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۶۳). **مجالس سبعة**. تصحیح فریدون نافذ. تهران: جامی.
- ۱۴- همایی، جلال الدین. (۱۳۶۹). **مولوی نامه** (۲ جلد). تهران: نشر هما.
- ۱۵- یوسف پور، محمد کاظم. (۱۳۸۹). **توتیای چشم جان**. تهران: خانه کتاب.

